



گفت‌وگو با محبوبه سادات رضوی نیا
که سراغ کشف دو راوی عراقی رفته است

لهجه عراقی را از سربازان آمریکایی یاد گرفتم!



در آغاز

«یک خوشه انگور سرخ» چگونه شکل گرفت؟



فاطمه سلیمانی
ازندریانی
نویسنده

■ دانشجو بودم. اصطلاح «بارعام» را برای اولین بار می‌شنیدم. گفت: «پادشاهان هر وقت صاحب اولاد پسر می‌شدند، بار عام می‌دادند. امروز روز میلاد امام جواد (ع) است. امروز روز بارعام امام رضا (ع) است.» جرقه محبت به امام جواد (ع) همان روز روشن شد. بعد از آن روز بود که دلم می‌خواست حتماً از باب‌الجواد وارد صحن و سرای حضرت سلطان شوم.

■ قرار بود کتابی درباره حضرت معصومه (س) بنویسم. تحقیق درباره ایشان مشکل بود، چون اطلاعات بسیار کمی وجود داشت. مجبور بودم دایره

مطالعاتم را وسیع‌تر کنم. مطالعه و تحقیق درباره حضرت موسی بن جعفر (ع)، تحقیق درباره امام رضا (ع) و تحقیق درباره امام جواد (ع).

■ ماجرای زندگی امام جواد (ع) به اندازه‌ای جالب و جذاب بود که مطالعه درباره حضرت معصومه (س) را رها کرده بودم و فقط درباره ابن‌الرضا (ع) می‌خواندم. آن قدر مطالعه کردم تا به اندازه تولید یک کتاب اطلاعات کسب کردم. اما جرأت نوشتن نداشتم.

■ کتاب حضرت معصومه (س) با نام «به سپیدی یک رؤیا» نوشته و منتشر شد. بلافاصله یک پروژه جدید به من محول شد. کتابی که بعدها با نام «طلوع روز چهارم» منتشر شد. اما پروژه پیش نمی‌رفت. ذهن من همچنان درگیر زندگی امام جواد (ع) بود. در نهایت آن کتاب را کنار گذاشتم و مشغول نوشتن این کتاب شدم.

■ تحقیقات من کامل بود اما نیاز داشتم به تحقیقات بیشتر و مقایسه منابع. بعد از نوشتن طرح کتاب، تحقیقات را همزمان

با نگارش کتاب در پیش گرفتم. قبل از نوشتن هر فصل درباره آن مطالعه می‌کردم و سپس فصل مورد نظر را می‌نوشتم.

■ پیش از این که برای نگارش این رمان تصمیم جدی داشته باشم، می‌دانستم زاویه دید این کتاب اول شخص خواهد بود و راوی ام‌فضل، همسر امام و دختر مأمون. چون او تنها کسی بود که هم به خانه امام راه داشت و هم به کاخ مأمون و می‌توانست هردو سمت ماجرا را روایت کند.

■ از آنجا که این کتاب، زندگی‌نامه نیست و قرار بود زندگی حضرت را به صورت داستان و رمان بنویسم پس، شروع داستان باید از یک نقطه عدم تعادل شروع می‌شد نه از لحظه ولادت حضرت. نقطه عدم تعادل داستان زمان ورود حضرت و خانواده ایشان به بغداد بود.

■ حالا در آستانه سالروز شهادت حضرت، من به آن یک خوشه انگور سرخ زهرآگین فکر می‌کنم که در دستان ام‌فضل بود.

